اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول­الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم الرحيم.

بحثی که عرض شد راجع به نقل به معنی و نقل به مضمون و نقل به لفظ اين بحث را هم تمام می­کنيم بعدش به يک نقل اجمالی، اسمش را گذاشتيم نقل اجمالی که عرض کرديم در کتب تاريخ اين زياد است خيلی مثلاً يک قصه­ای را می­خواهد نقل کند از سيره می­گويد مثلاً حدثنی فلان، حدثنی سه چهار سند می­آورد بعد می­گويد دخل حديث بعضهم فی بعض مشخص نمی­کند که مثلاً با سند اول چه حديث بوده با سند دوم چه بوده، الآن يا غالباً اگر بخواهند نقل بکنند مثلاً می­گويند يک فرض کنيم متنی را از نهج البلاغه می­آورند گاهی بيست­تا، پنج­تا ده­تا مصدر زيرش نقل می­کنند اگر مصادر يکی کم فرق داشته باشد لا اقل اکتفاء می­کنند بتفاوت، در پرانتز يک بتفاوت را اضافه می­کند ليکن خوب معلوم است اين هم دقيق نيست يعنی علمی نيست، آنچه که بيشتر الآن جنبه علمی دارد اگر تفاوت معتنا به است يا فانه، لان نباشد وقتی که مثلاً می­نويسند فرض کنيم يک متنی، در تحف العقول آمده آن­جا يک کروشه باز می­کنند فيه، يعنی در کتاب تحف العقول آن وقت آن موارد اختلاف رسمی که گاهی نيم سطر حذف شده، اضافه شده آن­ها را آن­جا می­آورند ليکن هنوز هم هستند عده­ای که به نقل اجمالی، نقل اجمالی يعنی اين يعنی تفاوت گاهی يک سطر است دو سطر گاهی اصلاً مطلب عوض می­شود و هنوز هم هنوز است ديدم بعضی­ها کتاب که چاپ می­کنند اين را دارند ما به نظر ما اين هم در بحث­های متن چون الآن در متون روايات فعلاً ما خيلی احاطه­ای به مصادر اوليه نداريم اما در متون نوشته­ها اين مطلب زياد است يعنی خيلی متعارف شده و پيشنهاد ما اين است که غير از عنوان بتفاوت آن­جاهايي که زياد است آورده بشود با همين­که، بعضی­ها هم اين کار را می­کنند ديگر شما،

13: 2

کتاب وقتی تفاوت، من بعض مثال­ها را می­زنم چون اثر دارد بعض مثال­هايش که اثر دارد اين نقل اجمالی اسمش، اين را گذاشتيم برای بعد حالا، يک مطلبی هم راجع به اين روايت لاتنقض اليقين بالشک زراره عرض کرديم بنا بر بحث متنش و اين­ها عرض کرديم که اصولاً در بحث متن اين را ما جداگانه عرض کرديم ما در سه شاهد که خبر را بررسی می­کنيم شواهد صدور و شواهد مضمون، نظر ما اين است که حديث در سه مرتبه حالا عرض کرديم مرحوم شيخ بعدش هم آقايون نجف مثل مرحوم نائينی و آقاضياء و ديگران و آقای خويي که حديث را يکی صدور يکی جهت صدور که تقيه است يا نه؟ يکی هم دلالت اين­ها اين طوری بررسی می­کند اين طور که مرحوم شيخ نوشته حديث را از اين سه جهت ما آن را عوض کرديم گفتيم که نه، يکی صدور يکی هم مسأله متن، شواهد متن و يکی هم مسأله مضمون ديگر بدلالة را گذاشتيم کنار، آن مضمونی که از خبر استفاده می­شود، وجوب حکم است، موضوع است هرچه هست آن خصوصياتی که از مضمون خبر استفاده شده آن وقت در آن­جا يک نکته­ای را عرض کرديم که متعارف بين علما از قرن دوم يعنی اوائل قرن سوم به بعد در ميان اهل سنت بيشترين تأکيد را رو شواهد صدور رفتند، که ببيند مثلاً سندش درست است؟ همين مباحث سند و رجال اين­ها شواهد را صدور اسمش را گذاشتند، در ميان عده­ای شان هم مباحث شواهد مضمون هست که اخذ به شواهد کتاب و سنت و شواهد مضمون به طور کلی يک ميدانی دارد در دنيای اسلام در شيعه بيشتر، شواهد مضمون به دو نحو مختلف مورد بررسی قرار می­گيرد يعنی تأثيری که در حجيت دارد، شواهد صدور خيلی در ميان شيعه بعد از علامه، اين شواهد صدور چرا، مثل آقای خويي حجيت خبر ثقه، يا خود علامه خبر عدل، عدل امامی الی آخره اين شواهد صدور چرا خيلی کارايي دارد اما در ميان اهل سنت خيلی بيشتر دارد آنچه که اهل سنت در شواهد صدور کار می­کنند که بحث­های رجالی و سندی و اين­ها مراد ما باشد آن­ها بيشتر است، در ميان شيعه اجمالاً شواهد مضمون بيشتر نما دارد، اگر بخواهيم من حيث المجموع حساب بکنيم آن وقت شواهد مضمون در شيعه به طور کلی دو جور است يکی اين­که فقط شواهد مضمون نگاه می­کنند خود حکم را نگاه می­کنند، کاری هم به خبر ندارند خبر دلالت بکند يا نکند، اصلاً کاری به خبر ندارند، اين کسانی است که و راه حصول وصول به شريعت را از اين راه می­دانند از راه مضمون اين امثال سيدمرتضی و ابن ادريس و کسانی که قائل به حجيت خبر نيستند کلاً اصلاً خبر را حجت نمی­دانند آن­ها آن حکم را نگاه می­کنند تلقی اصحاب شده باشد قبول می­کنند نشده باشد قبول نمی­کنند ربطی به خبر و بررسی خبر ندارد.

در مقابل باز کسانی هستند که شواهد مضمون را باز نگاه می­کنند ليکن ضميمه می­کنند به خبر، يعنی خبری که مطابق، اين نسبتاً بين مثلاً شيعه من حيث المجموع بيشتر رايج است رايجی که هست که به اصطلاح با ملاحظه خبر حالا فرض کنيم قمی­ها به جای شواهد مضمون شواهد اعتماد مشايخ، رو مشايخ، همان عبارتی بود من جدّد قرنه، اگر دقت کنيد ابن وليد از مشايخ نقل می­کرد، در نسخه صفار اين طور در نسخه، اين نکته­اش اين بود نمی­خواست مطلق نسخ را نقل بکند در آن­هايي که مشايخ و لذا هم صدوق گفت حالا که مشايخ اين را گفتند پس همه حجت است، من حدد هم خواندند من جدد هم خواندند هم تجديد درست نيست، هم تحديد درست، اين نکته­اش اين بود در روايت صدوق، مطلق قرائات را حساب نکرده مطلق متن را قبول نمی­کند متنی که مورد قبول به اصطلاح مشايخ است با قيد مشيخ، پس بنابراين يکی مسأله شواهد صدور است يکی مسأله شواهد مضمون است اين دوتا در حجيت خيلی تأثيرگذارند، اين دوتا و دنيای اسلام هم فرق گذاشته، يعنی فرق دارد اهل سنت يک جور اند شيعه­ها جور ديگر هستند در شواهد مضمون هم ما به اصطلاح افرادی داريم که کلاً نظرشان فقط رو شواهد مضمون است مثل سيدمرتضی، افرادی داريم اين بيشترين عدد شيعه در حقيقت همين اند، آن رايج بين شيعه در حقيقت همين است که شواهد مضمون را با خبر حساب می­کند لذا به آن خبر عمل می­کند به عنوان دليل لفظی اين­ها، بحث ديگری که اين­جا پيش می­آيد آيا رو شواهد متن هم همين طور است يا نه؟ ما شواهد متن داريم فرض کنيم گفتيم ابن ابی الحديد می­گويد متن نهج البلاغه دلالت می­کند که از اميرالمؤمنين است چون می­گويد مسلم بعض عبارات مال اميرالمؤمنين است از آن ور هم ما بين سرتاسر کتاب فرق نمی­گذاريم همه يک نواخت­اند پس همه کتاب مال اميرالمؤمنين است اين­که ما که حالا بعضی­ها می­گويند متن محور به اصطلاح اين­که ما با متن بخواهيم اثبات حجيت بکنيم هست اما زياد نيست آنی که ما در دنيای اسلام داريم روشن شد اين متن را اين­که چرا من گفتم آن متن لاتنقض را می­خواستم اول اين مقدمه را بگويم ما در ميان ما الآن مثلاً خيلی­ها زياد جامعه کبيره را به خاطر متنش قبول می­کنند اما اين مبنای حالا فرض کنيد زياد جامعه کبيره را قبول، اما اين مبنی بشود در کل فقه مثلاً، در کل حديث هر حديثی بيايند رو متنش فقط حساب بکنند، به شواهد مضمون و صدوری نگاه نکنند اين خيلی نداريم دقت می­کنيد حالا گاهی گاهی مثلاً می­گوييم زيارت جامعه گاهی می­گويم فلان کتاب، فلان عبارت اين را می­گوييم اما يک،

س: ولی در صدور احکام فقهی به اين اعتماد نکردند،

ج: نمی­کنند عرض کردم خب دارم می­گويم، غيرش هم نمی­کنند،

س: حالا در بحث

14: 8

ج: حالا آن، اما اين بحث خودش يعنی رو مضمون چرا، رون مضمون را اگر سند هم ضعيف باشد تلقی به قبول شده اين را قبول می­کنند در فقه هم قبول می­کنند شواهد صدور هم که زياد داريم در فقه اهل سنت که تقريباً معظم شان به اين راه اند، رو شواهد صدور حساب می­کنند دقت کرديد رو اين شواهد سه­گانه که به نظر ما در حديث بررسی می­شود شواهد متن همراه آن دوتاست شواهد متن خودش به عنوان حجيت مطرح نيست اما در شواهد مضمون خودش به عنوان حجيت مطرح است کسانی که اصلاً خبر را حجت نمی­دانند البته اين بين اهل سنت خيلی جا نيفتاده شايد هم اصلاً نداشته باشد چون آن­ها مثلاً فرض کنيد شافعی­ها يک قداستی برای مذهب­شان قائل نيستند مثلاً فقهاء شافعی اين را قبول کردند اين تأثير بکند، قداستی برای فقهای شافعی، فقهای حنبلی، فقهای حنفی، قائل نيستند اگر در آن­جا قائل باشند رو صحابه يک مقداری، رو صحابه اگر مطلبی را از صحابه نقل کرده باشند چرا؟ اما در فقهای خودشان نه، فقهای حنفی مثلاً يک مطلبی را گفتند اکثرشان يا همه­شان اتفاق نظر دارند و روايتی هم نباشد اين طور نيست که او را قبول بکنند يعنی مبانی مثل، و اين طبيعت مذهب بسته ماست اما فرض کنيم در خوراج اين طور آن­ها مذهب بسته­ای مثل ما دارد، البته­ آن­ها يک مقدار گاهی توسعه می­دهند در کتاب­های از ايشان است و از صحيح بخاری و اين­ها نقل می­کنند ليکن غالباً از مشايخی نقل می­کنند که از خودشان است ما اصلاً آن­ها را هم نمی­شناسيم چون ارتباط با آن­ها نداشتيم اصلاً آن مشايخ­شان و بزرگان شان را که اسم می­برند چه در فقه چه در اصول چه در قواعد فقهی، چه در حديث آن­ها را اصولاً نمی­شناسيم آشنايي با آن­ها نداريم نه اين­که ما نداريم اصلاً دنيای اسلام ندارد سنی­ها هم ندارند چون آن­ها جدا بودند ديگر آن­ها مسلمان­ها را تکفير می­کردند، مسلمان­ها هم آن­ها را تکفير می­کردند ديگر خواهی نخواهی يک مرز بسيار طويل و عريضی بين ما و آن­ها بين مسلمان­ها و آن­ها ايجاد شده بود لذا خيلی جا افتاده نيست اما در عالم خودشان چرا، آن شواهد مضمونی بين­شان تأثيرگذار است آن وقت حالا راجع به اين­جا.

راجع به متن عرض کردم هستند عده­ای که رو متن حساب جداگانه باز می­کنند اما زياد نيستند يا به قول شما در فقه محسوس نيست آن وقت راجع به لاتنقض اگر ما با شواهد متنی بخواهيم کار بکنيم اگر بنا بشود طبيعتاً دو نظريه مختلف می­آيد، يک نظريه­اش مثلاً می­گويد چون لاتنقض را فقط زراره گفته، هيچ کس نگفته اين بحث متن را می­خواهم، نقادی متن، چون نگفته احتمالاً اجتهاد زراره باشد، يعنی از راه متن حجيت را بخواهد اثبات کند، نتيجتاً از راه متن اگر باشد می­خواهد بگويد اين متن قابل قبول نيست بعدش هم متأسفانه اين متن در مصادر فقهی مثلاً کتاب­های شيخ مثلاً يا کتب بعدی خيلی متنش در لا به لای فروع فقهی آمده باشد، و لاينقض، در سرائر يکی دو جا آمده، در مثلاً به عنوان يک اصطلاح فقهی در فقه اهل بيت جا افتاده باشد لاينقض اليقين بالشک دقت می­کنيد اين شواهد اين طرف، که بگوييم آقا اين خود متن چون اين مانده بود آن شب من عرض کردم اين­ها ممکن است اين را شاهد، البته اين را عملاً من نديدم الآن کسی را بخواهم نسبت بدهم که يک مناقشه­ای در حديث زراره به اين عنوان کرده باشد نديدم اما چون ما آنچه را که احتمال دارد مطرح می­کنيم آنچه را که قابليت دارد از آن طرف هم عده­ای می­گويند نه خيلی تعبير سنگين است خيلی دقيق است يفتح منه الف باب من باب العلم، خيلی مطلب سنگينی است لاتنقض خيلی­ جاها کارايي دارد اين بايد مال امام باشد يعنی يک شواهد متنی که اين اثبات حجيت با او بکنند يک شواهد متنی باز اثبات عدم حجيت، چون انفراد زراره بوده و منحصراً زراره اين تعبير را نقل کرده پس اين احتمالاً اجتهاد زراره باشد يا اجتهادی که اهل کوفه داشتند علمای اهل سنت کوفه، زراره از آن­ها گرفته و الا اگر تعبير مال امام باقر بود خب ديگران هم نقل می­کردند محمد ابن مسلم هم نقل می­کرد، ابوبصير هم نقل می­کرد اين طور نبود که منحصر به يک نفر بشود اصحاب ديگر امام هم هستند ديگر آن­ها هم نقل می­کردند عرض کرديم فعلاً در اصحاب امامين همامين منحصر به زراره است، اصلاً از کس ديگر نيامده حتی خود مضمونش مثلاً دارد اياک ان تحدث وضوءاً حتی تسمع صوتاً او تشم ريحاً حتی ببينيد باز نيامده و لاتنقض اليقين، عرض کرديم که ما الآن داريم يک حديث واحدی است روی يک نسخه­ای که در تحف العقول آمده، حديث اربعه مأة از اميرالمؤمنين فان اليقين لاينقض بالشک، ديگر غير از اين نداريم اصلاً کلمه نقض را نقض يقين بالشک را ما در روايت نداريم منحصر در سه­تا روايت که هرسه هم مال زراره است، جای ديگر هم نداريم دقت می­فرماييد ممکن است کسی اين را شاهد قرار بدهد اگر ما شواهد متن را پي­گيری کرديم عرض کردم الآن در ميان علمای ما غالباً در فقه با متن خيلی اثبات حجيت نمی­کنند، هستند بعضی­هايش می­گويند متنش خيلی عالی است نقل کردند آن سيدکاظم رشتی می­گفت می­گفت حديث را بخوانيد من از متن می­فهمم مال امام صادق است يا نه؟ می­گويند يک کسی رفته بود هفت­ هشت ده­تا حديث جعل کرده بود خوانده بود، بعد گفت قلب من شهادت می­دهم مال امام صادق است، گفت من خودم جعل کردم من خودم در نجف از اين نجفی­ها از اين کار را می­کردند، آمده بود کربلا، حاج سيدکاظم رشتی کربلا، گفت من خودم جعل کردم يک حديث، گفت قلب من شهادت می­دهد اين کلام امام صادق است کلمات امام،

س: شواهد مضمونی جعل کرده

ج: بلی خب اين استادی هم می­خواهد، همين روايت ابوالبختری واقعاً خب جعل می­کرد ديگر عرض کردم سنی­ها دارند کان يسحر الليل فی وضع الحديث، اصلاً شب بيدار، چون در آن زمان بيدار بود شب مشکل بود چون بايد صرف چراغ و اين­ها و نفت، لذا به طور طبيعی اگر اتاقی روشن بود خيلی غير طبيعی ديده می­شد می­گويند اين اتاقش روشن است، می­گفتند چه کار می­کنی؟ جعل حديث، و انصافاً هم احاديثش بد نيست يعنی، يعنی انصافاً هم استاد فن است خب قاضی بوده قاضی مدينه بود بعد هم قاضی شرقی است يا غربی، جانب شرقی يا غربی بغداد است علی ای حال مرد فوق العاده­ای است نمی­شود انکار کرد، چند دفعه هم گفت همين اللهم

31: 14

منحصر به ايشان است اين درست کرده، بعد هم نيست، آقايونی که يادشان است اوائل انقلاب خيلی اين را می­نوشتند،

س: اللهم خذ ما سلمنا

ج: منحصر

س: خدا رحمتش کند

ج: آن را هم آورده، آورده و خيلی هم سر و صدا رويش کرده،

س:

45: 14

ج: بلی می­دانم در همين الحياتش لذا من به آن واسطه که برای من آورد گفتم اگر ايشان بخواهد، هنوز سر حال بد نبود، يک بگذاريد يک تعليقاتی نوشته بشود ارزيابی اين احاديث بشود چون ورداشته همين جور

0: 15

پشت سرهم آورده اين روشن بشود به قول

2: 14

نمی­خواستم اسم ببرم ديدم ايشان خيلی نه اصلاً اول انقلاب يادتان نيست رو اين پرچم­ها و لافتاها می­نوشتند اين چيزهايي که می­زدند، عرب

6: 15

اين­ها می­چسباند اللهم لولا الخبز، بعد آن آقا می­گفت اصلاً در اسلام اصالت اقتصاد است، فرمود لولا الخبز، اصلاً اصالت اقتصاد درست کردند و الی آخره حرف­های عجيب و غريبی روی همين، اين اصلاً منحصر به ابوالبختری است هيچ کس ديگری اين حديث را نقل نکرده يعنی جعل نکرده، نه اين­که نقل نکرده،

س: کافی آمده چطور پس

ج: بلی عده­اش، اين به نظر من

س: کافی آمده، در خود کافی آمده روضه هم نيست جلد پنج است،

ج: بلی آن حديث و العلما و ان الانبياء لم، نه اين قسمتش خيلی لطيف است، العلماء ورثة الانبياء، اين در جلد يک کافی است،

س: اين روايتش اين است که بارک لنا فی الخبز و لا تفرق بيننا و بينه، فلولا الخبز ما

55: 15

و لا ادّينا فرائض ربنا،

ج: اما

س: مثل شعرهای خانم

4: 16

ج: آخری، اصلاً اين شعر دارد اين حديث مع ان الانبياء لم يورث درهماً و لا، اين هم مال ابوالبختری است اين را هم کافی دارد،

س: لا ديناراً

ج: العلماء ورثه الانبياء و ذلک ان الانبياء لم يورث درهماً و لا ديناراً و انما يورث علماً فمن اخذ منه فقد اخذ بحظ، اين اصلاً جعل ابوالبختری است

س: جلد يک کافی، اما در اصول هم هست،

28: 16

روايت دوم هست آخر، بيشتر شد اوائلی­هايش هم نيست روايت دوم باب است

ج: و بيشتر

س: ابی البختری عن ابی عبدالله

ج: بيشتر از سندی ابن محمد ابان نقل می­کرده خود اين کتابش تقريباً در قرب الاسناد هست، آورده خيلی چندين صفحه است ديگر، ايشان توسط ابان ابن محمد بجلی که معروف به سندی ابن محمد است توسط ايشان نقل می­کند

س: اين سند که محمد ابن يحيي عن احمد ابن محمد ابن عيسی عن محمد ابن خالد عن ابی الخالد عن ابی عبدالله،

ج: ابی خالد،

س: بلی، نه محمد ابن خالد عن ابی

ج: اين برقی است، برقی پدر است کان ضعيفاً فی الحديث هم برای همين به ايشان گفته،

س: آن يکی

ج: لولا الخبز

س: خبز عده من اصحابنا خيلی اصلاً سندش چيز است، عن احمد ابن ابی عبدالله عن ابيه عن ابی البختری

ج: همان است،

س: خب اين خود

ج: احمد ابن، خب بيشتر برقی است ديگر،

س: رفعه عن رسول الله

ج: اما آن­های ديگر دارد که عن جعفر عن ابيه عن، بين اهل سنت هم هست الآن ديگر روايتش اين­ها اين دوتای که ايشان نقل کرده هم از برقی پدر است، برقی پدر هم خب همين طوری بود ديگر وضع خيلی کان ضعيفاً فی الحديث، نجاشی هم می­گويد اين نکته­ای نه اين­که دروغ می­گويد دروغ نمی­گويد

س: رفعه عن رسول الله، يعنی واسطه تا رسول خدا را نگفت

ج: احتمالاً حذف کرده همان جعفر عن ابيه بايد باشد آن يکی جعفر عن ابيه است ديگر

س: بلی، آن

ج: اصلاً قرب الاسناد می­خواهی بياور به نظرم قرب الاسناد، دويست و سه صد

س:

50: 17

هستش در همين محاسن برقی

ج: برقی هست، اين عدة من اصحابنا نسخ مختلف محاسن است، اين­ها چرا؟ چون مضمون را ديدند قشنگ است نقل مضمونی کردند، به نظرم خود ابوالبختری وهب ابن وهب يکی از به نظرم ابن غضائری می­گويد و احاديثه قريبة من السداد، يعنی قشنگ است احاديثش قشنگ است، مضمونش قشنگ است،

س: ابن جوزی در موضوعات باب فضل الخبز آورده

س: در موضوعات آورده

س: بلی اولين روايت باب فضل الخبز از ابوموسی اشعری قال رسول الله اللهم

21: 18

بالاسلام و الخبز

ج: قبلش قبل از ابوالبختری که است قبل از ابوالبختری،

س: ابوموسی اشعری

ج: ابوموسی که نمی­شود ابوالبختری که بابا،

س: نه عرض می­کنم در

ج: می­دانم

س: موضوعات،

ج: نه در موضوعاتش ببين قبل از ابوالبختری که است؟ آن­ها از که گرفتند؟

س: اصلاً ابوالبختری نيست ابوموسی از پيامبر نقل می­کند ابوموسی اشعری

ج: نه سند قبل از ابوموسی، سند را کامل بخواند

س: انبأنا

49: 18

انبأنا علی ابن احمد بسری انبأنا محمد ابن عبدالرحمن المخلص انبأنا احمد ابن نصر

55: 18

حدثنا عبدالله ابن محمد ابی اسامه حدثنا اسحاق ابن الاخيط، حدثنا نمير ابن وليد ابن نمير ابن اوس دمشقی حدثنی ابی عن جدی عن ابوموسی نوه ابوموسی

ج: اين برداشته آن را ورداشته اين رفعه هم شايد اشاره به همين باشد

س: اللهم امطعنا بالاسلام و الخبز باز هم اسلام را آورده

س: در آن يقين و شک آن فقه الرضا هم شبيه به اين را دارد

ج: بخوانيد

س: می­گويد آخرش اين­جا که فليس عليک الوضوء لان اليقين لاينقضه الشک و ليس الی آخر روايت، اين تعبير را از آن گرفته عرض کردم در کتب

س: اين را دارد يک جای ديگر هم باز دارد، آن باب تخلی بود اين هم

ج: البته فقه الرضا چون بحث يقين و شک را احتمالاً مضمون روايت زراره گرفته، اولين زراره صحيح اول زراره

س: بعد در آن بابی

ج: بخوانيد

س: چيز می­آيد

ج: اما من هميشه عرض کردم فقه الرضا کاملاً واضح است که نظر دارد به احاديث و انتخاب می­کند آن وقت اين يقين لاينقضه الشک اين چيز است مال حديث اول زراره است چون حديث زراره سه­تاست يکی در همين وضوء است که اين­جا ايشان آورده يکی در باب اين­که نجس است که نمی­­دانی نجاست به لباست هست يا نه؟ حکم اين طهارت لباس است يکی هم در شک رکعات، سه­تا روايت اهل سنت هم دوتا دارند لاينقض هم ندارند، يکی در باب همين يقين حدث و طهارت است يکی هم در باب شک در رکعات ما سه­تا داريم آن­ها دوتا دارند ما سه­تا داريم هرسه هم مال زراره است بخوانيد

س: فقد روی ان الفقيه لايعيد الصلاة و کل سهو بعد الخروج من الصلاة فليس بشئ و لا اعادة فيه لانک خرجت علی يقين و الشک لاينقض اليقين،

ج: نه اين ديگر نيست در روايت، اين در روايت نيست لاينقض اليقين در اين­جا

س: خودش استدلال می­کند و الشک لاينقض اليقين

ج: بلی، نه می­خواهم بگويم اين در فقه الرضا در دو مورد آمده اين دو مورد يک موردش که منصوص است روايت زراره است نه می­خواهم بگويم اين را به عنوان يک قاعده عامه در بقيه ابواب فقه به کار نبردند مسأله حدث خب روايت است اگر در حدث آورد روايت است مشکل ندارد جای ديگر مثلاً در ابواب ديگر، مثلاً اين امام عادل بود شک کردی استصحاب عدالت بکنی، اين مالک بود استصحابی لاينقض اليقين، اين لاينقض را به عنوان که الآن به عنوان يک قاعده عام دارند به کار می­برند اين نظرم اين بود به عنوان يک قاعده عام در ابواب فقه مختلف فقه اين را به کار نبردند گفتند يبنی بر يقين اما اين­که لاينقض اين­جا دارد، اين سه موردی که، دو موردی که فرموديد يکش منصوص نيست يعنی در نصوص فعلی ما موجود نيست اين الفقيه لايعيد الصلاة را بياوريد

س: اهل سنت زياد بهش بهاء دادند همان جور که فرموديد

ج: اليقين لايزول بالشک، آن اهل سنت لذا اين­ها چه می­شود؟ شبهه می­شود که اين عبارت

س: نه شبهه می­شود برای اين­که واقعاً يک چيزی بوده حالا آيا آن روايت پيغمبر است

ج: پيغمبر لاينقض را نقل نکرده، لاينقض ندارد درش

س: نه لايزول

ج: نه آن لايزول هم ندارد،

س: شاهد سر نقض است که آيا نقض هم تحقق

ج: همين لاينقض اليقين بالشک اين تعبير سر اين تعبير

س: که اين هم تعبير معصوم هست يا نه؟ اين تعبير معصوم است يا اجتهاد زراره است يک تعبير علمی بوده رايج بوده در کوفه ورداشته همين تعبير را به امام، کار خرابی هم نکرده نقل به معنی است ما تمام بحث ما نقل به معنی بود اين در حقيقت نقل به معنی زراره است حالا اين نقل به لفظ زراره است يا نقل به معنی، مخصوصاً که آقايون آمدند روی اين لفظ بهاء دادند،

س: گير کردند

ج: آن الفقيه لايعيد، يحتال حتی يجد لها وجهاً

س: من اين را به ترتيب تاريخش نوشتند اولش اين است، و قد روی ان الفقيه لايعيد الصلاة فقه الرضا بعد در فقيه دارد و معنی الخبر الذی روی ان الفقيه لايعيد الصلاة،

0: 23

فی الثلاث و الاربع لا فی الاولين در معانی الاخبار هم اين را به صورت يک روايت سؤال و جواب آورده،

ج: نه اين­که الفقيه لايعيد الصلاة در روايت هست احتياج به فقه الرضا ندارد يحتال حتی يجد له وجهاً اصلاً به اين عنوان است يحتال حيله­ای حيله­ای پيدا

س: بلی در تهذيب سه­تا متن آورده، سه­تا متن دارد يکش که می­گويد سئلت عن رجل لم يدر رکعتين صلّی ام ثلاثاً قال يعيد، قلت أ ليس يقال لايعيد الصلاة

ج: اين که يقال

س: فقال انما ذلک فی الثلاث و الاربع

ج: اين صدوق اين را گرفته متنش هم را بخواند مصدر را متنش را هم بخوانيد

س: فقط بلی محمد ابن احمد ابن يحي عن محمد

ج: خب آن نوادرالحکمه

س: فرض کن نوادر الحکمه اصلاً احاديثش مفصل است

ج: دبه شبيب اين دبه شبيب بعدش از که حالا؟

س: بعدش يک خرده جلوتر

ج: نه خود محمد ابن احمد از که؟

س: ببخشيد عن محمد ابن الحسين عن جعفر عن حماد عن

ج: حريز؟

س: نه،

ج: حماد نبايد حريز باشد اين­جا

س: عن حماد عن عبيد ابن زراره

ج: نه اين اصلاً ربطی ندارد، اين محمد ابن الحسين ابی الخطاب است، مرد بسيار بزرگواری است اما متأسفانه از راه ايشان رسيده نوادر بعدش،

س: عنه بعد حديثی

ج: يک شبهه کلی هم ما داريم حالا اگر بحث انشاءالله فهرستی شد چون ما شواهد روشنی پيدا نکرديم که صاحب نوادر کوفه آمده باشد، ايشان از مشايخی نقل می­کند، که کوفی هستند قم نيامدند آن­ها مثل همين محمد ابن حسين موارد ديگر هم داريم لذا يک شبهه­ای به ذهنم آمده که نکند که اين­ها هم وجاده باشد اگر ايشان آن­جا نرفته آن­ها هم اين­جا نيامدند اين شبهه را تا حالا کسی مطرح نکرده، انشاءالله در بحث فهرستی با شما مطرحش می­کنيم به عنوان يک مشکلی که چون ما شواهدی، البته ايشان مشايخ کوفه دارد اما شواهدی که ايشان رفته کوفه، و از آن­ها تحمل آن وقت قاعدتاً می­خورد به وجاده اما از آن ور هم زياد است يک مشکل داريم که زياد است،

س: در معانی الاخبار مرحوم صدوق دارد، که ما را روی ان الفقيه لايعيد الصلاة

س: عرض کردم

ج: بلی گفت ايشان

س: عرض کردم گفتند آن چيزی که در فقيه آورده مال

3: 25

در روايت آورده، چون در فقيه فرموده معنا ما اعاد الصلاة فقيه،

س: بعد در تهذيب يک روايتی وسط هست که اين مضمون را دارد اما الفاظ مختلف است که عن ابن بکير، عن زراره قال سئلت اباجعفر عليه السلام هل سجد رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم سجدتی سهو قط، فقال لا و لايسجدهما فقيه که اشاره­ای، اما متن صريح بعدی محمد ابن علی ابن محبوب است

ج: اين هم از منفردات شيخ طوسی است

س: که اين،

ج: جای ديگر نيامده نه در کافی می­آيد نه در فقيه می­آيد

س: عجيب است که اين حالا اين را انگار يک قسمتش را

س: اين لا و لايسجدهما فقيه اين را خود امام می­گويد

ج: بلی اما خب خيلی مشکلش بعيد است

س: اين متن را حالا از تهذيب می­خوانيم بعد يک تکه­­اش را ابن ادريس تکه ديگرش را در سرائر آورده،

ج: چون ابن ادريس کتاب پيشش بوده،

س: بلی از کتاب علی ابن محبوب، بقيه اين را نقل کرده

ج: شيخ طوسی يک مقدارش را نقل کرده اين هم جزء عجايب است اين جزء مباحث خيلی دقيق متن است چون اين کتاب را شيخ طوسی به خط خودش نوشته مع ذلک ناقص است نوه دختری ايشان کامل از نسخه جدش نقل می­کند، اين خيلی عجيب است،

س: ايشان يک تکه ديگرش را باز نقل کرده، اعجبش اين است

ج: دقت کرديد چه می­خواهم بگويم

س: بلی بلی

ج: خيلی عجيب است

س: اين حالا می­گويد يک تکه ديگرش هم نقل کرده

ج: همين ديگر يعنی در سرائر است با اين­که سرائر می­گويد همان نسخه جدم پيش من است و کلينی و صدوق هم نقل نکردند منحصر به شيخ طوسی است و کتاب را به خط خودش نوشته،

س: آن­ها شايد نسخه خود آقای شيخ را نداشتند

ج: صدوق نسخه شيخ را داشته باشد

س: نه،

ج: صدوق هنوز وفات شيخ، تولد شيخ وفاتش است صدوق صد و هشتاد و يک وفاتش است شيخ به خط خودش نوشته، اين نسخه­ای که در اختيارش بوده،

س: نسخه­ای که شيخ از رويش نوشته را نداشتند مصدر را

ج: قطعاً داشتند، نمی­شود کلينی در اصول يک حديث ازش دارد

س: نقل کرده،

ج: شيخ صدوق در جلد سه و چهار زياد دارد نه زياد زياد در جلد يک شايد يکی دوتا داشته باشد، در جلد هم همين جور يکی، سه و چهار نسبتاً دارد

س: در تهذيب حالا متنی که هست اين است

ج: محمد ابن علی ابن محبوب سند را بخوانيد

س: عن محمد ابن الحسين عن عبدالله ابن

ج: اين­جا هم رفت به همان محمد ابن الحسين ابن ابی الخطاب، گفتم اين مرد فوق العاده­ای است خيلی احاديث دارد از مشايخ بسيار بزرگی هم هست، مرحوم ظاهراً اشعری محمد، به کوفه رفته باشد ظاهرش اين طور است اگر اين هم همان شبهه پيش بيايد همان شبهه الکلام هو الکلام، بفرماييد

س: عن عبدالله ابن الحجال عن ابراهيم ابن محمد

ج: عبدالله الحجال نه ابن، عبد ابن محمد الحجال المزخرف الکوفی، مزخرف يعنی همين که گجکاری می­کند يا نقش و نگار می­دهد،

س: زينت می­کند،

ج: مزَخرَف نخوانيد، مزخرِف بخوانيد، زخرفه المساجد، بلی بفرماييد

س: بلی بعد ايشان

ج: اين از جزء اجلاست اين از کسانی است که به نظر نجاشی دوبار دارد ثقه ثقه، من وثقه مرتين، خيلی مرد

س: عن ابراهيم ابن محمد الاشعری عن حمزه عن ابی عبدالله عليه السلام قال ما اعاد الصلاة فقيه قط احتال لها و يدبرها حتی لايعيدها

ج: يدبرها هم دارد به نظرم يديرها هم دارد، يدبرها حتی يجد لها وجهاً

س: در تهذيب و النقل و وسائل يدبرهاست

ج: جدا، يديرها شايد من خيال کردم،

س: اين هم عجيب چيز اين است که در سرائر

ج: اين خيلی مشهور است متن مشهور اين است

س: در مستطرفات سرائر در اين مقداری که از کتاب محمد ابن علی ابن محبوب

ج: آن هم از همين مصدر نقل می­کند می­گويد نوادر مصنف يا مصنفين مال محمد ابن،

س: چرا سراغ بحث لايعيد الصلاة

ج: می­گويد به هر راهی هست درستش می­کند

س: نه می­دانم چرا وارد اين روايت شديم اصلاً

ج: به خاطر لان قلت که شما از فقه الرضا خوانديد، منشأش خود شما بوديد می­خواهيد بگوييد

س: يک تکه­ای بود مرحوم صدوق آورده بعد رفته سراغ چيز ديگری

ج: نه می­خواهم ببينم اين در روايت بوده که فقه الرضا آورده يا خودش اضافه کرده، شما می­خواهيد اين جوری که شما،

س: لاينقض نچسپانده بود

ج: چرا بعدش دارد لاينقض يقينه

س: ايشان قبلش می­گويد

ج: من چون بحث متن مراد همين است که ما متون را پی­گيری می­کنيم دقت کرديد، ما گفتيم لايعيد الصلاة فقيه داريم اين متن لاينقض درش هست يا نه؟ آن وقت اگر نبود احتمالاً تبنيات فقه الرضاست فقه الرضا خودش اضافه کرده اين نکته­اش اين می­شود يعنی يک کمی شهرت پيدا می­کند اگر مال خودش باشد متن روايت باشد نه تلقی است، فرقش اين است ديگر، بين تبنی و تلقی فرق می­کند ما می­خواستيم ببينيم که اين لفظ لاينقض بين فقهاء مشهور نشد، حالا در فقه الرضا آمده گفتيد اين حديث را نگاه می­کنيم ببينيم درش در اين حديث در متون مختلفش کلمه لاينقض هست يا نه؟ تا اين­جا که نيامد معلوم شد از اختصاصات خود فقه الرضاست

س: از سرائر آن تکه را نقل کرديد

ج: الآن نقل می­کند سرائر بخواند

س: سرائر يک تکه ديگرش نقل کرده گفته که قلت لابی عبدالله عليه السلام ان عيسی ابن اعين يشک فی الصلاة فيعيدها، يعنی مسأله اين­جا را نقل کرده، فقال هل شک فی الزکاة فيعطيها مرتين،

ج: وسواسش را می­خواهد

س: اما ديگر در بحث چيز از کتاب محمد ابن علی ابن محبوب قبل و بعد اين در بحث

ج: نه اين نقل نکرده اين

س: همين اعاده را

ج: اعاده، اين چيز را نگاه کن، سندش چه است؟

س: ابن ابی عقيل از مرحوم صدوق جلوتر نبود يا همزمان بودند؟

ج: نه ظاهراً شايد يک کمی هم بعد باشد

س: در ابن ابی عقيل عبارت­های اين را باز داريم

ج: المستمسک بحال

36: 30

رسول

س: بعد يک لايعيد الصلاة و اين­ها را داريم بازهم

ج: چه دارد تعبيرش

س: تعبيرش جالب است

ج: آن شايد از فقه الرضا گرفته،

س: ان الفقيه و لعموم قوله و لاتبطلوا الصلاة و لا تبطلوا

ج: اعمالکم،

س: و ان الفقيه لايعيد صلاته بعد يک جايش صريحاً می­گويد روايت، اجازه بده آن را باب ما نه، و عن رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم الفقيه لايعيد الصلاة از پيامبر نقل کرده، بلی من اين را از پيامبر ظاهراً بازهم نه روايت را از ريشه­اش بخوانم نه اين هم نيست حاجی آقا

ج: خيلی خوب ناقضت نفسک بنفسک

س: صدوق روايت را می­رساند به صدوق، اينما روی عن رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم الفقيه لايعيد الصلاة قال انما ذلک فی الثلاث و الاربع

ج: اين خب عبارت صدوق است و قبل از صدوق هم موجود بوده بفرماييد آقا

س: ديگر نمی­دانم، اصلاً اين اصلاً اين برای بحثی

ج: نه عيسی ابن اعين سند آن روايت چه است در کتابی؟

س: سندش

41: 31

پايين

ج: مستطرفات سرائر چون سند را هم نقل می­کند مستطرفات سند را نقل می­کند

س: علی ابن سندی عن حماد ابن عيسی عن حسين ابن مختار، سند متفاوت است

ج: نه سند متفاوت است نه آن نيست نه، جزء آن حديث است

س: ادامه اعاده را آورده اما اين روايت را آورده ايشان آن عبارت را آورده

ج: نه اين کلاً با آن فرق می­کند و سند فرق می­کند

س: نه بحث اين، ايشان چيز نکرده

ج: علی ای حال بحثی را

س: هيچ کسی ندارد لايعيد الصلاة فقط صدوق آن هم از همان

ج: نه چرا اين در تهذيب خواندند ديگر الآن

س: يک خرده متن­های مختلف­تر است

ج: متن­های مختلف دارد بحث من سر متن

س: آوردند لا يعيد الصلاة فقيه

ج: اين طوری دارد چرا، بحثی که الآن ما الآن داريم مطرح می­کنيم اين ذيل فقه الرضا لاينقض را بگوييم کلمه لاينقض را داريم بررسی می­کنيم چون اصل بحث ما متن است ديگر الآن داريم رو متن کار می­کنيم بحث سر اين است که اين­ آيا يک متنی است که ايشان در جايي ديده در اين روايتی که ما ديديم نيامده الآن در ذيل لايعيد الصلاة فقيه متن لاينقض نيامده که حالا ببينيم ريشه­اش کجاست؟ احتمال دارد البته ما چون هميشه بين حد العلم و حد الواقع فرقی زيادی قائل هستيم، حد علم ما فعلاً اين است که در روايت لايعيد الصلاة نيامده ممکن است صاحب فقه الرضا در اختيارش چيزی بوده که در اختيار ما فعلاً نرسيده و اين با سه موردی که در روايت زراره هست اگر اين مورد هم ثابت نشود چهار مورد لاينقض به ما رسيده و آن روايت علی ابن ابی طالب هم حديث اربعه مأة ثابت بشود متن کتاب تحف العقول چون در متن کتاب مرحوم صدوق باز لاينقض ندارد فان اليقين لاينقض بالشک

س: دعائم هم دارد و ان الشک لاينقض، لاينقض وضوئه،

ج: خب اين مال همان صحيح اول زراره است اگر وضوء آمد صحيح اول، اين معنايش اين است دقت اين کاری که ما در متن می­کنيم هدف­مان اين است که ريشه­های دعائم را هم پيدا بکنيم ريشه­های فقه الرضا هم پيدا بشود آن وقت سه­تا بود، اگر در هر سه آورد هرسه را از همان مصدر حسين ابن سعيد گرفته چون دعائم هم در قرن چهارم است، کتاب حسين ابن سعيد در قرن سوم است، در قرن چهارم کلينی نياورده حديث زراره را نياورده دومش را هم نياورده فقط سوم را آورده، صدوق هم هرسه را نياورده هيچ کدام را نياورده ليکن اين­ها وجود داشته چون در قرن سوم حسين ابن سعيد نقل می­کند،

س: خب آنی که فقيه نقل می­کند و فی رواية زيد الشحام و المفضل ابن صالح عن ابی عبدالله فی رجل توضأ فنسی ان يمسح علی رأسه تا می­آيد و من شک فی شئ من وضوئه و هو قاعد علی حال الصلاة البته اين ظاهرش اين است که از روايت خارج می­شود

ج: روايت نيست اين مال قاعده تجاوز است

س: بعد می­رسد تا می­گويد ثم شک فی شئ من وضوئه،

ج: اما اين روايت ما داريم ما، بلی روايت داريم که قاعده تجاوز در وضوء جاری نمی­شود

س: حالا چه چه؟

س: می­گويد ثم شک فی شئ من وضوئه فلا يلتفت الی الشک الا ان يستيقن و من شک فی الوضوء و هو علی يقين من الحدث فليتوضأ و من شک فی الحدث و کان علی يقين

ج: اين در فقه الرضا آمده اين حالات، اين روايت نيست اين را ما مثل همان حالات ثلاثه مستحاضه است

س: فقيه آورده

ج: فقيه آورده اما فقه الرضاست

س: بلی

ج: که اين هم محل کلام است که اين متن، اين همان عبارت که اگر طهارت داشت شک در حدث کرد يبنی علی الطهاره، حدث داشت شک در طهارت کرد يبنی علی الحدث اگر به دوتا می­دانست لايدری السابق و اللاحق همين که اصوليين دارد آن­جا دارد يتطهر اين را فقيه هم دارد فقه الرضا هم آمده اما در روايات نداريم اين شبيه حالات ثلاث استحاضه است که ديروز عرض کردم دقت کرديد، اين هم از آن مثال­های است که الآن در کتب فقهی ما هم آمده در لمعه، غير لمعه الی ماشاءالله اين مسأله آمده،

س: ظاهرش اين است که اين را به همان روايت زيد شحام زده اما وقتی که اين را تحقيق کردند جدا کردند

ج: نه نه نيست جزو آن نيست نه،

س: نيستش

ج: اين با، نگاه کنيد در فقه الرضا هم آمده

س: بلی

ج: اين در فقه الرضا هم آمده، که احتمال اين همان بحثی که در مستحاضه گفتيم که آيا تبنيات ايشان است يا تلقیات ايشان است، در آن­جا صدوق گفت و فی رسالة ابی گير داشت، اتحادش هم سر اين است که مرحوم پدرش کتاب فقه الرضا را نقل کرده تکليف را نقل کرده، احتمالاً اين قسمت­ها را پدر موافقت کرده يا احتمالاً شواهدی در روايت موجود بوده الآن دست ما نرسيده اين هم بحث متن، خوب شد شما خوانديد اين هم از جاهايي است که دست ما نرسيده و مشهور فقهاء هم همين است البته مرحوم محقق کرکی يک تفصيلی قائل است بعد هم شنيدم آقای خمينی هم يک تفصيلی قائل اند در جايي که حالت سابقه متيقن باشد آن بحث کردند مفصل، که آقايان به اصطلاح اشکال اساسی­شان مثل به تعبير مرحوم نائينی اتحاد قضيه متيقن و مشکوکه را مطرح کردند که اين را هم مفصل شرح داديم اتحاد قضيه متيقنه و مشکوکه در عبارت قدماء يک چيز است نائينی اتحاد قضيه متيقنه و مشکوکه را به معنای اتصال زمان يقين به شک می­گيرد اين اشکال عدم اتصال زمان يقين به شک است، چون يک يقينی، مثلاً استصحاب حدث می­خواهد بکند يقين به طهارت هم دارد، اتصال پيدا، شبهه مصداقيه اتصال زمانی، نه اين­که يقيناً در، شبهه مصداقيه است، شبهه مصداقيه اتصال زمان يقين به شک دقت کنيد، تسامح اصولی نشود چون يقين به حدث دارد از آن ور هم مثلاً می­گويد خب اين حدث الآن، چون ممکن است آن طهارتی که بوده هم قبل از حدث بوده، ليکن خب ممکن است بعد از حدث باشد، پس شبهه مصداقيه اتصال زمان يقين به شک است، و با شبهه، آن وقت مرحوم نائينی اين عبارتی که لابد من بقاء الموضوع و وحدتی، بقاء موضوع، مراد از بقاء موضوع اين است که زمان يقين به شک متصل اين جوری معنی می­کند اتحاد قضيه متيقنه و مشکوکه را به معنی اين­که لابد من اتصال زمان الشک به يقين در وسط يقين مناقض نيايد ديگر استصحاب سابق جاری نمی­شود حالت سابقه نمی­شود بهش، اين­جا شبهه مصداقيه اتصال زمان شک به يقين است نه اين­که يقيناً اتصال ندارد احتمال می­دهد آن يقين طهارت در وسط بوده، و بالعکس العکس احتمال آن زمان حدثی که زمان حدثی که يقيناً حدث داشته در وسط بوده دقت کرديد اين هم راجع به اين مطلب، اين را هم خوب شد شما خوانديد چون اين هم از مواردی است که محل کلام است عده­ای از اصوليين متأخر آمدند يک راه­هاي ديگر رفتند برای اين­که يک تفاصيل ديگری که آن نمی­دانم چه بوده؟ بعد چه شده؟ در شرح لمعه هم دارد می­گويد و قيل اين قيل شرح لمعه مراد جامع المقاصد است،

س: خلاصه قدماء چندان به اين لاينقض توجه نکردند،

ج: بلا اشکال متأخرينش هم نکردند، انصافاً شهرتش از زمان وحيدبهبهانی است ديگر، چون اخباری­ها آوردند اولين کسانی که آوردند اخباری­ها آوردند چون عرض کردم سرش اين بود که علمای ما مثلاً مثل مرحوم علامه بيشترين کارشان رو همين کتاب تهذيب است تهذيب دارد اما چون موردی بود ديگر خيلی، نه صدوق آن را آورده نه کلينی، کلينی هم در يک موردش آورده با اين­که اين عبارت و لذا خود آقايون اخباری­ها هم می­گويند اين لاينقض در همان مورد خودشان، مثلاً لاينقض اليقين الف و لام اليقين يقين به وضوء، لانک کنت علی يقين من وضوئک اين حديث ناظر به آن است

س: بيشتر رو قاعده يقين می­خورد

ج: حالا غير از اين­که اشکالی

س: و لايقين بعد می­خواهد بگويد يعنی در همان خود يقين، يک چيز ديگر

ج: چون قاعده يقين عقلائی نيست آخر

س: بلی اين­که

ج: نمی­شود با يک روايت اين طوری آن را اثباتش کرد، من يقين داشتم حالا آن يقين من متزلزل شد نه تعبد بکنم تو يقينت ثابت است اين خودش عقلائی نيست ديگر خب من يقين داشتم حالا يقين من، اين آقا يقين داشتم ايشان عادل است الآن بهم خورده کارهای از ايشان ديدم با عدالت نمی­سازد خود يقين من متزلزل شد نه الآن در بقاء خود اصل يقين من متزلزل شد، يک سيره عقلاء باشد که يقين يک صفت نفسانی است اين به حال خودش باقی باشد اين همچون سيره ندارد عقلاء اين اشکالش يک اشکال سيره عقلائی دارد و اين قابل قبول نيست اين، دقت کرديد، آن من کان علی يقين فاصابه الشک، اين هم از اميرالمؤمنين فليبن علی، علی يقينه فان اليقين لا، آن­جا هم اين را دارد آن هم مشکل دارد حالا غير از مشکل سندی و دلالتی و اين­هايش آن هم مشکل دارد سر اشکال او اين است که قاعده يقين خيلی عقلائی نيست، يقين يعنی اصولاً عقلاء در اين مسأله نسبت بين صفات نفسانی و واقع، خيلی تأمل دارند، من يقين داشتم زيد عادل است خب با اين می­بينند که عدالت زيد حالا يقين من متزلزل شد بگويد نه آن صفت هنوز هست، و از آن صفت بخواهند برسند به عدالت واقعی آن دقت می­کنی مشکل کجاست؟ اصل اين مشکل در مباحث معرفت شناسی به اصطلاح مطرح می­شود علم، که اگر صفات، اين اصولاً رابطه بين صفات نفسانی و بين واقع اين يکی از بحث­های مهم فلسفه معاصر است ديگر الآن که اصلاً چه رابطه­ای آن صفات نفسانی من، مثل ظن و شک و يقين و حالت خوف و اين­ها با واقع وجود دارد تخلف آن­ها که قطعی است يقينش هم تخلف دارد چه برسد به ظن و اينها حالا به هر حال ديگر خيلی وارد آن بحثش خيلی، اين مثال را شما خوانديد تصادفاً اين جزء مثال­ها دقت يک متن فقهی است که اين حديث بودنش روشن نيست، اين­ها خيال کردند صدوق آورده اين حديث است، در صورتی که اين نيست، بلی بحثی که هست آن يکی هم حديث نبود اما صدوق گفت قال ابی فی رسالته، اين­جا قال ابی فی رسالته ندارد

س: جالب اين است که اين را هم با مراجعه به همان متون حديث می­شود فهميد که اين

ج: نه چيز نيست نص نيست،

س: حديث نيست

ج: چرا نه اصلاً دليل دارد، نکته­اش اين است که اصولاً اين حالت که علی يقين من طهارته، و يقين من حدثه اين اصلاً نصی ما نداريم راجع به اين، آنی که سابقاً يقين داشت شک در حدث چرا همين روايت زراره است همان روايتی که پيغمبر در حال نماز فرمود، اين ورش نه، آن ورش هم می­شود با قياس، يقين به حدث استمرار حدث، اما اين­که يقين به حدث و طهارت هردو دارد، می­داند از خواب بيدار شده می­داند وضوء هم گرفته، می­داند مثلاً بولی هم ازش آمد، نمی­داند وضوء اول بود يا بول دقت کرديد اين اصلاً در روايات ما نيامده، اين در متون فقهی به اصطلاح تتبعی و تفريعی آمده، نه تتبعی، تفريعی آمده، در به اصطلاح روايات و در متون فقهی که در روايات، الا در فقه الرضا آمده صدوق هم گرفته، الآن من نمی­دانم در رساله ابن بابويه پدر هست يا نه؟ چون چاپ شده رساله،

س: بلی حالا می­آوريم فردا

ج: حالا اين نمی­دانم در رساله هست يا نه؟ احتمال قوی دارد که رساله هم بوده، دقت کرديد

س: بلی

ج: دارم من رساله را دارم اما من الآن حضور ذهن ندارم، صدوق هم به عنوان و قال ابی نقل نکرده لذا ما اين احتمال را که اين را می­خواهيم امشب که تمام شد وقت ما اين را می­خواهيم يک بحث خاصی مطرح لذا مرحوم صاحب حدائق هم رو همين جهت می­گويد می­گويد اين يک فرع فقهی است در کتب فقهاء آمده ادعای اجماع هم شده تلقی، روايت هم نداريم الآن فقط در فقه الرضا پيدا شده پس اين مال امام رضاست دقت کرديد، اين چنين فرعی را ما اصولاً نداريم اين می­خورد به تفريعات عامه اهل سنت می­خورد کان علی يقين من وضوء يقين هم به بول، نمی­دانم بول اول بود يا وضوء اول بود آيا می­تواند استصحاب مثلاً بول بکند حدث يا استصحاب طهارت بکند، آن وقت باز بعضی­ها هم تفصيل قائل شدند که اگر اين بول بعد از خواب بود، يعنی يک حدثی هم قبل از اين بود، پس مثلاً طهارت بعد از آن حدث بوده، بول بعدش چيز نبوده، استصحاب بقاء حدث بکند از اين حرف­ها گفته شده، اما آنی که در روايت است يتطهر هر وقت يقين به هردو داشت و لايعلم السابق و المتأخر، يتطهر يعنی بايد وضوء بگيرد دو مرتبه رفع حدث بکند اين الآن فتوايش در کتب فقهی ما آمده و مشهور هم شده، الآن هم عرض کردم اصوليين متأخر يک وسوسه­ای کردند و شبهه­ای کردند و احتمال دادند مثلاً، اگر حالت قبل از هردو بعضی­ها هم گفتند حالت قبل از هردو را بگيرد مثلاً قبل از هردو از خواب بيدار شده، يا قبل از هردو طهارت داشته، نماز بعد از نماز ايشان، يک وضوء و بولی صادر حالت قبل از اين دوتا،

س: نقاط استصحاب در اصول مطرحش می­کنند

ج: همين را دارند همين را دارند

س: روايت

ج: اصلاً نه اصلاً در همين آن وقت اين­جا روايتش همين فقه الرضاست ديگر کتاب صدوق و انصافاً هم به روايت نمی­خورد اصلاً لحنش به لحن روايت نمی­خورد حالا آيا تلقيات صاحب فقه الرضاست بوده روايتی به ما نرسيده،

س: يا تبنی

ج: يا تبنی ايشان است رو قواعد اصولی انصافش ما که هستيم غالباً فقه الرضا را تلقی می­دانيم انصافاً يعنی، همان اشهد ان علياً نعم الاخ و نعم الوصی با اين­که هيچ روايتی الآن نداريم انصافاً به نظر من تلقی است روايتی بوده که چون شيخ هم دارد که روا، روايت البته شيخ خوب دقت کنيد، چون می­گوييم رو متن خيلی دقت کنيد شيخ می­گويد در آذان و اقامه، آن را در آذان، صدوق هم می­گويد در روايات، آن هم در اذان و اقامه اين در تشهد است فقه الرضا در تشهد است در آذان و اقامه ندارد اما احتمال قوی دارد که اين روايت بوده، همان روايتی که شيخ اشاره می­کند و کلاً حذف کرده دقت می­فرماييد اين را هم اگر ما باشيم و طبق قاعده احتمالاً روايت است، حالا آن روايت معتبر است يا نه؟ بحث ديگری است و لکن الآن فعلاً و متنش هم به روايت نمی­خورد انصافاً نمی­خورد، به فتوای فقهاء اشبه است، يکی از نقاط مشکلی که ما در بحث تلقی و تبنی داريم کشف تلقی يا تبنی از آنچه که در تهذيب، فقيه آمده اصلاً تمام بحث اين دو سه روزه ما رو اين است که يک متن فقهی يک روايتی را نقل می­کنند آيا می­توانيم آن را به عنوان يک متن به اصطلاح روايي حساب بکنيم ارزش روايت به او بدهيم يا نه؟ اين را من باز انشاءالله بنا دارم فردا شب با يک تفصيل بيشتری هنوز تفصيلش را وارد نشديم، با يک تفصيلی،

س: مشکل است

ج: خيلی مشکل است

س: بلی

ج: دقت کرديد اين­جا هم باز تعبير لاينقض به کار نبرده آن را، و حالا معلوم شد که تعبير لاينقض که شيخ در سه مورد به کار برده، و کلينی در يک مورد و صدوق اصلاً به کار نبرده، مثلاً در فقه الرضا در يک موردش به کار برده شده، در آن دو مورد ديگری که شيخ فرموده، اين­ها همه­اش بحث­های است که راجع به متن دارد، دقت کرديد تا حالا در حوزه­های ما اين بحث نبوده اصلاً کلاً بررسی خود متن و شواهد متن يکی از کارهايي بسيار سنگينی است که

س: حالا هم بايد ببينيم آخر اين بحث­ها واقعاً می­تواند يک ارزش فقهی اضافه کند

ج: طبعاً

س: خيلی مشکل است

ج: چون نشده

س: نشده

ج: بحثی بيش از هزار و صد سال است مطرح نشده،

س: خود تعبير نقض که اين همه اصوليين روش تأکيد کردند کلمه نقض، اگر محرز نشود که مال امام است خب

ج: اصلاً رو کلمه نائينی استظهار می­کند استصحاب در شک در مقتضی حجت نيست

س: آيا متن می­تواند اين قدر قوت داشته باشد که اين ظهور آن کلمه،

ج: خب الآن با همين شواهدی که الآن برای شما نقل کردم روشن شد که واقعاً مشکل دارد ديگر که ما رو کلمه نقض مانور بخواهيم بدهيم

س: مانور بدهيم بلی

س: ايشان منظورش اين است که مبانی را بهم نمی­زند

ج: چرا ديگر

س: می­گويد فرمايش استاد می­گويد يعنی که مبانی را هم بهم می­ريزد

س: بهم می­زند

س: بهم می­زند به شرطی که جرأت داشته باشيم

ج: بلی

س: اگر بدانيد

ج: نه ببينيد لا اقل اين­که ما بخواهيم نسبت بدهيم نه حالا مثلاً مثلاً آخوند می­گويد اين قضيه علماء گفتند قضيه ارتکازی است حالا آن قضيه ارتکازی­اش را بايد بررسی کرد حساب خاص چون در آن بحث اصولی وارد نشديم و با سه­تا روايت قضيه ارتکازی عقلائی نمی­شود اثبات کرد مضافاً به اين­که روايت لاتنقض اليقين که مال اول است که خيلی مهم است پيش ما احتمال دارد که اصلاً امام چون اين­ها می­گويند که اين قضيه، اصلاً احتمال دارد، که امام اشاره­ای به آن روايت رسول الله داشته باشد در اثناء نماز

س: اتفاقاً هر چيزی

ج: بلی آقا؟

س: ارتکازی هرچه باشد روايت کمتر بايد باشد چون ارتکازيات نياز به گفتن ندارد که،

ج: بايد اثبات بشود، بعد هم اين ارتکاز را باز در بقيه متون نيامده خيلی بعيد است.